



سنگر کتاب

ردکم جان آثار مکتوب برای یک عملیات پیروز

با جست وجوی عبارت «طریق القدس» در سیستم کتابخانه تخصصی جنگ، نام ۲۸ عنوان کتاب ردیف می شود. بی شک می شود بسیار بیشتر از این تعداد کتاب را در منابع این کتابخانه سراغ گرفت که به عملیات طریق القدس مربوط بوده یا خاطره‌ای از آن داشته باشد.
تألیف از عملیات بیت المقدس، حضور نیروهای مردمی در جبهه ها چشمگیر نبود و همین باعث شده که خاطرات عملیات طریق القدس در بین آثار مکتوب، از تعداد کمتری برخوردار باشد.
با این همه، شش کتاب مهم از بین این ۲۸ کتاب را برای تان انتخاب کردیم که مهم ترینش، کتاب «نبرد طریق القدس» از آثار مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس است. این کتاب را که آقای امیرزاق زاده گردآوری و تدوین کرده است، منبع کامل و جامعی درباره عملیات موفق و پیروز طریق القدس است.



چهارشنبه ۹ آذر ۱۴۰۱ ■ شماره ۶۳۶۹

خون نگار

پسوند «ملی» برای یک نمایشگاه

نمایشگاه ملی کتاب دفاع مقدس یک رویداد قابل توجه و اثرگذار در پهنه «ادبیات پایداری» کشورمان به حساب می آید. هرچند که لیوان این رویداد هم به مانند هر پدیده فرهنگی و اجتماعی دیگری یک نیمه پر دارد و یک نیمه خالی. این نمایشگاه که همه ساله به همت سازمان حفظ آثار و ارش های دفاع مقدس سپاه و بسیج در استان های مختلف برگزار می شود، فرصتی است برای مردم در نقاط مختلف کشور تا به صورت یکجا و همزمان هزاران عنوان کتاب چاپ شده در حوزه ادبیات پایداری را دیده و آثار مورد علاقه و نیازشان را خریداری کنند. توجه ویژه و اختصاصی به ادبیات و فرهنگ پایداری یکی دیگر از نکات امیدوارکننده و مثبت نمایشگاه ملی کتاب دفاع مقدس به شمار می رود که می تواند سهم به سزایی در ترویج و انتشار فرهنگ حماسه و جهاد و شهادت داشته باشد. به هر حال «ایثار و مقاومت» جانیامه و سرمایه اصلی نظام انقلابی و اسلامی ایران است و کتاب موثرترین ابزار فرهنگ سازی جوامع بشری. قطعاً رساندن کتاب به جامعه هدف یعنی عموم مردم، پای تفکرات آنها را به دنیای جهاد و شهادت باز می کند.

برگزارکنندگان نمایشگاه ملی کتاب دفاع مقدس از نخستین دوره آن که سال ۸۹ در اصفهان برگزار گردید تا یازدهمین دوره اش که پاییز امسال در شهر مقدس قم برپا شد با تمام توان به دنبال این اهداف بوده و دستاوردهای جالبی داشته اند لیکن نیمه خالی لیوان سرعت رشد و حرکت شان را کند کرده است. وقتی صفت «پسوند ملی» به نمایشگاه اضافه می شود، برگزاری آن به شکل «محلی» قابل پذیرش نیست. اگر این نمایشگاه یک اقدام ملی است، چرا نهاد های متعدد و متولی فرهنگ عمومی کشور توجه موثری به آن ندارند؟ توجه موثر یعنی گنجاندن نمایشگاه ملی کتاب دفاع مقدس در تقویم برنامه های سالانه و تلاش برای اجرای دقیق و کاربردی آن. نه حمایت کم یا زیاد مالی و اعتباری. جهان حماسه و جهاد و شهادت ترجیح و عمومیت بیشتری نسبت به سایر شئون جامعه دارد. به عنوان مثال شاید نمایشگاه تجهیزات کشاورزی، پزشکی و نظایر آنها مورد نیاز و علاقه چند درصد مردم باشد ولی موضوعات متصل و مرتبط با ایثار و مقاومت متعلق به صد درصد آنهاست. ناشر باید قانع شود که نمایشگاه فقط فروشگاه نیست و خواننده به این باور برسد که حضورش در نمایشگاه، حال و هوای دلش را تغییر می دهد. کتب چاپ شده با برجسب ادبیات پایداری، باید معلم و مربی نسل های حماسی باشند. با این حساب، نمایشگاه کتاب نقطه آشنایی اهالی فرهنگ شهادت با مربی ها و معلم های این گستره نامتناهی است. پیش از اتمام یادداشت باید از زحمات و فعالیت های عزیزان برگزارکننده نمایشگاه قدرانی کنیم که به رغم تمام سختی ها با بلند کردن این بیرق، امید رشد و تعالی کتاب پایداری را در دل ما زنده نگه داشته اند. اهل فن می دانند که رساندن محصولات حوزه نشر به دورترین نقاط کشور کار کمی نیست. حرف پایانی این که نمایشگاه کتاب دفاع مقدس باید زنده، ذوق و شوق آفرین و در یک کلام واقعا ملی باشد؛ چه در نگاه حکومت و چه در نظر و رفتار ناشرین و خوانندگان. چیزی که فعلا با حد مطلوب و سلیسته آن فاصله داریم.

برای حل جدول اعداد باید در هر مربع کوچک تر ۳ در ۳ هیچ عدد تکراری وجود نداشته باشد.

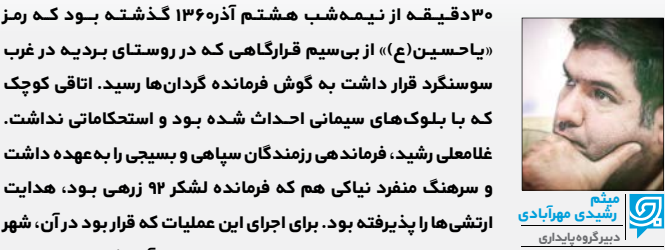
همچنین هیچ عددی در یک سطر یا ستون مربع بزرگ در ۹ تکرار نشده باشد.

۸	۹				
۲	۷		۶		۸
	۴	۲		۷	
		۷		۵	
			۴		
	۵			۷	
۳	۲	۹		۸	۱
۷	۹		۳		
۴					

۲	۵				

۱	۳				
۶		۲			
	۸	۹			
			۷		
				۶	
					۲

۴	۸				



۳۰ دقیقه از نیمه شب هشتم آذر ۱۳۶۰ گذشته بود که رمز «یا حسین(ع)» از بی سیم قرارگاهی که در روستای بردیه در غرب سوسنگرد قرار داشت به گوش فرمانده گردان ها رسید. اتاقی کوچک که با بلوک های سیمانی احداث شده بود و استحکاماتی نداشت. غلامعلی رشید، فرماندهی رزمندگان سپاهی و بسیجی را به عهده داشت و سرهنگ منفرد نیایک هم که فرمانده لشکر ۹۲ رزمی بود، هدایت ارتشی ها را پذیرفته بود. برای اجرای این عملیات که قرار بود در آن، شهر بستان و حدود ۴۰۰ کیلومتر مربع از خاک وطن آزاد شود، سه تیپ از سپاه با سه تیپ از ارتش ادغام شدند. البته وقتی عملیات شروع شد، سپاه مجبور شد دو تیپ دیگر را هم وارد عملیات کند. ۴۱ سال پیش در همین روزها بود که رمز عملیات گفته شد و یکی از بزرگ ترین و موفق ترین عملیات های جنگ تحمیلی آغاز شد. برای فهم بیشتر از جزئیات این عملیات، سراغ روایت هایی کمترگفته از رزمندگان لشکر ۸ نجف اشرف (اصفهان) رفتیم.

۵	۹	۴	۲	۸	۳	۷	۱	۶	۲
۷	۱	۴	۶	۸	۳	۷	۱	۶	۲
۸	۳	۷	۱	۶	۲	۸	۳	۷	۱
۴	۲	۸	۳	۷	۱	۶	۲	۸	۳
۵	۹	۴	۲	۸	۳	۷	۱	۶	۲
۷	۱	۴	۶	۸	۳	۷	۱	۶	۲
۸	۳	۷	۱	۶	۲	۸	۳	۷	۱
۴	۲	۸	۳	۷	۱	۶	۲	۸	۳
۵	۹	۴	۲	۸	۳	۷	۱	۶	۲
۷	۱	۴	۶	۸	۳	۷	۱	۶	۲

۸	۹	۴	۲	۸	۳	۷	۱	۶	۲
۷	۱	۴	۶	۸	۳	۷	۱	۶	۲
۸	۳	۷	۱	۶	۲	۸	۳	۷	۱
۴	۲	۸	۳	۷	۱	۶	۲	۸	۳
۵	۹	۴	۲	۸	۳	۷	۱	۶	۲
۷	۱	۴	۶	۸	۳	۷	۱	۶	۲
۸	۳	۷	۱	۶	۲	۸	۳	۷	۱
۴	۲	۸	۳	۷	۱	۶	۲	۸	۳
۵	۹	۴	۲	۸	۳	۷	۱	۶	۲
۷	۱	۴	۶	۸	۳	۷	۱	۶	۲

سودوکو ۴۲۶۱

۱	۳				
۶		۲			
	۸	۹			
			۷		
				۶	
					۲

۴	۸				

ناصر فخار:

درباره عملیات، فرماندهان یک بار در سوسنگرد توجیه شدند، یک بار هم در دهلاویه و هر کدام جدا جدا منطقه عملیاتی را برای نیروها خود تشریح کردند.

حسین رجایی:

شب قبل از عملیات اکبر کامرانی (فرمانده گردان نجف آباد) بچه ها را جمع کرد و از زروی نقشه کلیاتی از عملیات و مسیر را برای مان توضیح داد. همه ما بچه سال بودیم و از نقشه خوانی سرد نمی آوردیم. نمی دانستیم با آن چطور کار می کنند، شمال و جنوب آن منطقه کجاست و... صندوق های مهمات را باز کردند. در آنها به ردیف گلوله های آرمی جی، فشنگ و نارنجک چیده شده بود. گفتند هر قدر می توانید همراه خودتان ببرید ولی گوله پشتی تان را خیلی سنگین نکنید که بتوانید راه بروید. بسیاری از بچه ها متوجه نبودند و جیب های شان را هم از فشنگ پر کردند. حسنعلی قنبری داد می زد می گفت این قدر بار خودتان را سنگین نکنید، مقداری خوراکی، آب و کسرو بردارید و داخل گوله هاتان بریزید. در سنگرهای دشمن مهمات وجود دارد. ما را با کامیون به منطقه سالیله بردند و گفتند مراقب باشید، چون سمت راست قیلازمین گذاری شده و سمت چپ هم ممکن است با کسازنی نشده باشد. از محلی که پیاده شدیم تا نزدیک خط حدود ۵۰۰ متر بود که پیاده رفتیم و در کانالی مستقر شدیم.

اصغر پورشباتان:

موقع غروب بود که به خط رسیدیم. در آنجا شاهد اولین صحنه شهادت همزمان بودم. در حالت وضو گرفتن بودم که با اصابت یک گلوله خمپاره چهار پنج نفر از بچه ها زخمی و شهید شدند. آن شب قرار بود عملیات شود. به سنگر ارتشی ها رفتیم و نماز خواندیم. اکبر کامرانی بار دیگر مشغول توجیه نیروها شد.

علیرضا احمدی: ما بدون این که متوجه باشیم از بچه ها جدا شده و راه را اشتباه رفتیم، به جای این که به میدان مین برسیم، رفقیم سمت عراقی ها و از پشت سنگرهای شان سر در آوردیم. احمد هادی دیگر بین ما نبود. تیربارچی ما حسین صدرات، تک تیرانداز علیرضا زمانی و بی سیم جی مان محمد نبیان بود. نبیان همان جا تیر به بارویش خورد. تا آمدیم موقعیت خودمان را بسنجیم، دیدیم توی چاله ای در مواضع عراقی ها قرار گرفته ایم. عراقی ها متوجه حضورمان نشدند. گروهی از آنان خمپاره می زدند و سرو صدای گلوله و شلیک سلاح در محیط پیچیده بود. تعدادی نیز در خاکریز مشغول تیراندازی و بقیه در سنگر بودند.

محمد نبیان:

آخرین باری که اکبر کامرانی را دیدم، نزدیک غروب آفتاب بود. به ما اعلام کرد نمازتان را بخوانید و آماده باشید. باران می باید در همان کانال به صورت انفرادی نماز خواندیم. پیش بینی می کردم که دوباره مثل شب قبل، عملیات به تعویق بیفتد. حدود ساعت ۱۰۱۱ شب اعلام کردند انجام عملیات قطعی است و باید حرکت کنیم. منطقه خاک چسبنگی داشت؛ بازندگی موجب شد پوتین های مان، هم گلی شود و هم سنگین.

محمد حسن عباسی:

شب های نزدیک به عملیات بچه ها دعا می خواندند و دل شان را صفا می بخشیدند و روح شان را جلا می دادند و خودشان را آماده حمله می کردند. بعد از خواندن دعا و کسب روحیه به خط اعزام شدیم. ما چند دسته بودیم که به نوبت از کانال عبور کردیم و فرمانده ما حیدر علی ملکی بود.

محمود شیرزادی:

اولین خودروی نیروهایی که وارد خط شد، دسته ما بود. از گروهان ناصر فخار وارد سنگری شدیم که نسبتا بزرگ بود و مستحکم. شاید دشمن متوجه حضورمان شده بود، چون کم و بیش آتش می ریخت. گاهی بر اثر انفجار گلوله، سنگر به شدت تکان می خورد و گرد و خاک وارد می شد.

ناصر فخار:

نیروهای خط شکن سمت نقطه راهی حرکت کردند. اکبر کامرانی جلوی ستون ایستاد و روی سر بچه ها قرآن گرفت و با آنها خدا حافظی کرد. من از جلوی گروهان حرکت می کردم و احمد هادی از آخر گروهان.

محمود شیرزادی:

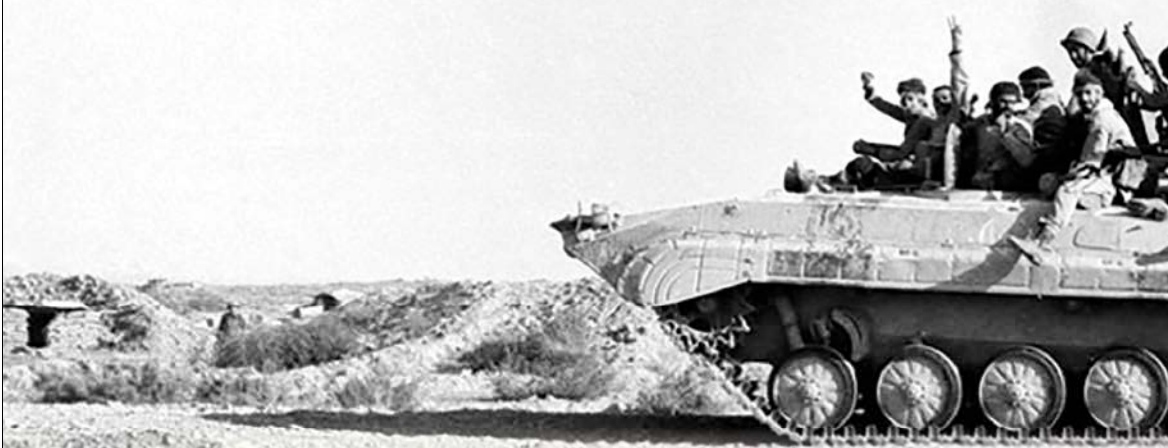
در نیمه شب ۸ آذر ۱۳۶۰ وقتی همه نیروها در جای خود مستقر شدند، بی سیم رمز عملیات را اعلام کرد؛ یا حسین (ع).

ناصر فخار:

هنگام عبور از کانال یک خمپاره افتاد بین بچه ها چند شهید و مجروح برجای گذاشت.

روایت رزمندگان از شب عملیات موفق طریق القدس در ۴۱ سال پیش، خواندنی است

وقتی باران به کمک رزمندگان آمد



علیرضا احمدی:

موقع حرکت در کانال به ناگاه خمپاره ای افتاد وسط نیروها. علی چاووشی و محمد حسین نورمحمدی شهید شدند و من و چند نفر دیگر زخمی شدیم.

محمود شیرزادی:

ما بایستی می رفتیم آن طرف خاکریز و وارد کانال می شدیم. نشانی ای که به ما داده بودند، این بود که ابتدا به یک تانک سوخته عراقی می رسید و بعد از آن به چند جعبه نوشابه که آنجا میدان مین است؛ صبر کنید تا معبر باز شود. با اعلام رمز «یا حسین» از سنگر بیرون آمدیم و از خاکریز عبور کردیم و وارد کانال شدیم. تانک را که رد کردیم من زخمی شدم و هدف تیر مستقیم قرار گرفتم. گلوله به کلاه آهنی ام خورد و از کلاهم عبور کرد و توی سرم ماند. به سرعت کلاه را برداشتم و سرم را با جفیه بستند، خون که بند آمد به راهمان ادامه دادیم. تعدادی از نیروها رفتند سمت میدان مین.

ناصر فخار:

با شروع عملیات چشم همه به پل سالیله بود و امیدوار به تصرف آن. قرار بود عملیات از محورهای دیگر هم پیش برود. آن لحظه باید جلو می رفتند. ستون حرکت کرد و زده به خط. گروه تخریب قراگاه معبری را تا نزدیک خاکریز دشمن باز کرده بود. بقیه مسیر منتهی می شد به سیم خاردار عنکبوتی که باید برای رسیدن به خاکریز از آن نیز عبور می کردند. نیمی از بچه ها نتوانستند از میدان مین عبور کنند و ماندند، بچه ها در زیر باران خیس شده بودند. یکی از سنگرهای کمین دشمن جلوی خاکریز بود. از دور دست ها گلوله منور، آسمان را روشن می کرد و لحظه ای بعد همه چیز در تاریکی فرو می رفت. جمع نیروهایی که به پشت خاکریز رسیدند، از یک دسته بیشتر نبودند.

محمود شیرزادی:

ما بدون این که متوجه باشیم از بچه ها جدا شده و راه را اشتباه رفتیم، به جای این که به میدان مین برسیم، رفقیم سمت عراقی ها و از پشت سنگرهای شان سر در آوردیم. احمد هادی دیگر بین ما نبود. تیربارچی ما حسین صدرات، تک تیرانداز علیرضا زمانی و بی سیم جی مان محمد نبیان بود. نبیان همان جا تیر به بارویش خورد. تا آمدیم موقعیت خودمان را بسنجیم، دیدیم توی چاله ای در مواضع عراقی ها قرار گرفته ایم. عراقی ها متوجه حضورمان نشدند. گروهی از آنان خمپاره می زدند و سرو صدای گلوله و شلیک سلاح در محیط پیچیده بود. تعدادی نیز در خاکریز مشغول تیراندازی و بقیه در سنگر بودند.

محمد نبیان:

از کانال عبور کردیم و تا آمدیم با سلاح و تجهیزات به خط برسیم، خسته شدیم. بارندگی عراقی ها را فریب داده بود. آنها تصور نمی کردند در آن شرایط جوی عملیات شود. اکثر شان خواب بودند و مابه راحتی توانستیم از خاکریز اول عبور کنیم. بچه ها به سرعت خودشان را به سنگرهای دشمن رساندند. نارنجک انداختند و خط اول را تصرف کردند.

محمود شیرزادی:

برای مقابله با عراقی ها از نارنجک استفاده کردیم. ما تا نزدیک صبح مواضع عراقی ها را با نارنجک منهدم کردیم. وقتی آنها متوجه حضورمان شدند، به شدت روی سرمان آتش ریختند. اکثر بچه ها زخمی شده بودند. ارتباط بی سیم مان هم قطع شده بود.»

محمود نبیان:

وقتی به خط دوم و سوم رسیدیم دشمن متوجه عملیات شده بود و تیربارها به کار افتاد. بین خط اول و دوم میدان مین وجود داشت و با این که معبری باز شده بود؛ اما چند نفر از بچه ها روی مین رفتند. نزدیک صبح خاکریز سوم تصرف و با کسازنی آن آغاز شد. از بچه های نجف آباد، تعدادی شهید و بقیه شان مجروح شده بودند.

اصغر پورشباتان:

ما به سیم های خاردار و میدان

مین دشمن رسیدیم.

محمدرضا پیرمردادیان

بین سیم های خاردار

گیر کرده بود و آه و ناله

می کرد...

